

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

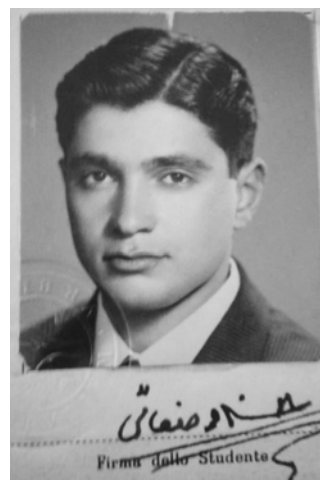
باقر مرتضوی

۲۰۱۷ می

به یاد خسرو صفائی در سالگرد مرگ او

خسرو صفائی در ۱۲ فروردین ماه [حمل] سال ۱۳۱۴ در شهر خوی دیده به جهان گشود. پدرش شهردار خوی بود. ولی دوران جوانی خسرو در تهران سپری شد و هم‌انجا نیز به مدرسه رفت. خسرو از دوران دانش‌آموزی وارد صفوف حزب توده ایران شد و تا سال ۱۳۴۳ در صفوف آن حزب، در داخل و خارج از کشور، فعالیت نمود.

تا سال ۱۳۳۲ که سازمان جوانان حزب توده در ایران فعال بود، خسرو نیز از فعالان این سازمان بود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد [اسد] بسیاری از کادرهای حزب توده به اجبار مخفی شدند. در این دوره نه روزنامه‌های علنی انتشار می‌یافت و نه تبلیغاتی صورت می‌گرفت. سازمان‌های وابسته به حزب همه تعطیل شده بودند و دستگیری اعضای حزب تا آخرین روزهای اسفندماه [حوت] سال ۱۳۳۲ ادامه داشت. از سال ۱۳۳۳ به بعد تقریباً فعالیت‌های حزبی فروکش کرده بود. خسرو در این سال‌ها دبیرستان را به اتمام رساند و در دانشگاه تهران در رشته معماری به ادامه تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۳۸ به همراه عده‌ای از دانشجویان از جمله؛ رحمت خسروی، ابراهیم



مهدویان، عزت زینلی، جهانگیر و چند نفر دیگر برای ادامه تحصیل عازم ایتالیا شد و در شهر رم در رشته معماری که رشته محبوبش بود، ثبت نام کرد. ورود صفائی به ایتالیا مقارن بود با رشد جنبش دانشجویی و مراحل تکوین کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج از کشور. صفائی بزودی به یکی از عناصر فعال این جنبش تبدیل شد و بسیار سریع به عضویت در رهبری فدراسیون دانشجویان ایرانی در ایتالیا انتخاب گردید.

جوانانی که در آن سال‌ها برای تحصیل به خارج می‌آمدند، به مرور و همزمان با هسته‌های مقاومت که در داخل کشور بنیان می‌گرفتند، به شور و شوق آمده، کم‌کم پرچم مبارزه را علیه رژیم کودتا در خارج از کشور نیز برافراشتند.

آنان بر این باور بودند که شکل‌گیری و پیروزی این جنبش در گرو مبارزه در دو جبهه مختلف است؛ می‌بایست از سوئی علیه ارتجاع نظام شاهنشاهی در ایران، و از سوی دیگر با سکوت و رخوت حاکم در درون جنبش، به مبارزه

برخاست. در جنبش چپ منشأ این رخوت و رکود دستگاه رهبری حزب توده ایران بود. خسرو در این ایام، از يك طرف عضو حزب توده بود و از طرف دیگر خود را همگام و همراه با موج مبارزه علیه سکون و رخوت حزب توده می‌دید. او همواره بر این باور بود که رهبران حزب توده شیوه‌ها و رسوم کهنه مبارزاتی را موعظه می‌کنند. اعضاء و هواداران حزب در خارج چون خسرو صفائی روز به روز فاصله‌شان با حزب بیشتر می‌شد، تا این که پس از بحث‌های طولانی با رهبران حزب، از آنان قطع امید کرده، عزم خود را جزم کردند و در اوایل سال ۱۳۴۳ "سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور" را بنیان نهادند خسرو صفائی از بنیان و پیشگامان اصلی این مبارزه بود. گرچه اسم خسرو در اسناد سازمان انقلابی زیاد به چشم نمی‌خورد، ولی با استناد به اسناد داخلی این سازمان، خسرو در شمار رهبران اصلی آن بود.

او همیشه و در همه جا در پیشبرد اهداف و وظایف سازمانی و مبارزاتی در صف مقدم بود. برایش مهم این نبود که مسؤولیت و یا پست و مقامی بالا داشته باشد، اما این برایش ارزش داشت که فعالیت‌های سازمانی پیش بروند. هم‌او بود که واعظزاده مرجانی را به سازمان جذب کرد و بعدها نیز او را برای رهبری کل سازمان پیشنهاد کرد. در سازمان همیشه رفقایش بودند که پذیرش مسؤولیتی را به وی پیشنهاد می‌کردند.

صفائی هم در جلسه تدارکاتی مونیخ سازمان (اوایل سال ۱۳۴۳) و هم در کنگره این سازمان در آذر ماه همان سال در تیرانا پایتخت البانی شرکت فعال داشت.

خسرو در زمان اقامتش در رم رابطه‌ای صمیمانه و دوستانه با سفیر آن زمان عراق در ایتالیا که از طرفداران حزب دمکرات کردستان عراق و طرفدار جلال طالبانی بود، داشت. همین دوستی و آشنائی باعث شد که در سال‌های ۱۳۴۸-۱۳۴۷ عده‌ای از اعضای سازمان انقلابی از طریق خاک عراق به کردستان ایران بروند.

در آن سال‌ها جنبش مسلحانه‌ای در کردستان ایران به رهبری ملا آواره جریان داشت و سازمان انقلابی در صدد بود به این جنبش بپیوندد. صفائی خود در شمار این گروه اعزامی بود. او پس از شکست این جنبش در سال ۱۳۵۰ به مناطق شیخ‌نشین‌های خلیج فارس رفت. این امر به دو لحاظ دارای اهمیت بود؛ اول این‌که با کارگران ایرانی در آن سامان رابطه برقرار کند و دوم این‌که امکاناتی برای سازمان جهت گسیل اعضاء به ایران تدارک ببیند. صفائی يك سال در کویت زندگی و کار کرد. از خصوصیات خسرو بود که می‌توانست در کمال صمیمیت و فروتنی، با يك کارگر ساده، یک پیشمرگه، سفیر يك کشور و یا یکی از اعضای سازمان یا کنفدراسیون به آسانی طرح دوستی بریزد.

خوش‌روئی و بی‌باکی انقلابی تنها مشخصات اخلاقی او نبود، صفائی در عین حال نکته‌سنج و جستجوگر و همچنین گریزان از جزم‌اندیشی بود.

بیژن زرمندیلی، نویسنده سرشناس ایرانی در ایتالیا، از جمله رفقائی بود که سال‌ها با خسرو کار و زندگی کرده بود. او می‌گوید؛ "با او که بودم، اغلب صحبت بر سر سینما بود. خسرو شدیداً به فیلم‌های فدریکو فلینی علاقه داشت و از او در مقابل انتقادات دیگران که او را سینماگری بورژوا می‌دانستند، دفاع می‌کرد. عموماً برخوردی کاملاً باز و آزاد به همه چیز داشت. نسبت به سینما به طور ملموسی نظراتی ویژه ابراز می‌داشت. اتفاق می‌افتاد که برخی روزها حتا فلمی را دو بار پی‌پی می‌دیدیم و سپس ساعتی هم درباره محتوایش بحث داشتیم.

اعتقادات سیاسی‌اش هرگز وسیله نفی هنر و جایگاهش نمی‌شدند و همین ویژگی او را از بسیاری از سیاسی‌های آن زمان جدا می‌ساخت. این تنها خصوصیات خسرو محسوب نمی‌شد، احترام عمیق او به انسان‌ها ویژگی دیگرش بود.

به یاد دارم که اغلب يك دست را به روی مغز و دست دیگرش را بر قلبش می‌گذاشت و می‌گفت: اگر این دو با هم نباشند هیچ چیز درست نمی‌شود".

خسرو صفائی کمونیستی فروتن و صادق بود، قلبی آکنده از احساس مسؤلیت نسبت به اعضای سازمان و طبقه کارگر داشت. او بیش از ۲۵ سال از عمر ۴۱ ساله‌اش را وقف مبارزه علیه استبداد و برای آزادی و سوسیالیسم کرد. گاه ساعت‌ها به مطالعه می‌نشست و قادر بود بدون استراحت کافی هفته‌ها کار کند. خستگی کمتر بر چهره‌اش می‌نشست. گویی هیچ غمی نبود که به دیدار رفیقی به تبسم بدل نشود. نگاهی نافذ داشت و کلمات، ساده و روان بر زبانش جاری می‌شدند. رك و راست حرف می‌زد. خسرو به زندگی عشق می‌ورزید. به آینده امیدوار بود و برای برقراری آزادی و عدالت اجتماعی در ایران مبارزه می‌کرد. او زندگی را جدا از مبارزه و مبارزه را جدا از زندگی نمی‌دید. در این راستا چه بسا مقابل رفقای سازمانی‌اش می‌ایستاد و از عقاید دُگم آنان انتقاد می‌کرد. روزی رفیقی به او گفته بود؛ "همسرم باید کمونیست" باشد. پاسخ او این بود؛ "عقیده فرد چه ربطی به همسرش دارد. زن من لزوماً نباید کمونیست باشد".

خصوصیات شخصی خسرو در مجموع بسیار متفاوت از رفقایش بود. هنر را نه از دید ایدئولوژیک بلکه از جایگاهی آزاد و غیروابسته ارزیابی می‌کرد. عشق به همسر، به زحمتکشان، به مردم، و به رفقایش در کردار و رفتارش موج می‌زد. او در واقع با همه ما تفاوت داشت.

به زمانی که عشق و عاشقی می‌رفت تا در سازمان‌های سیاسی تابو شود، در یکی از آخرین نامه‌هایش از ایران، آنگاه که زندگی مخفی داشت، به فریده گرمان، همسرش می‌نویسد: "عشق من! نامه قشنگ ۹ اگست تو را دریافت کردم. قربانت گردم، امیدوارم که نامه را بخوانی، من تا کنون دو نامه از تو دریافت کرده‌ام. یادت هست من چطور نامه می‌نوشتم، نشاسته درست کن و روی کاغذ امتحان کن. روی ماهت را از دور می‌بوسم. خیلی دلم برات تنگ شده."

خسرو بعد از جلسه کادرها به سال ۱۳۴۶ در بلجیم، برای آموزش مارکسیسم همراه هیأتی به چین رفت و پس از آن راهی منطقه خلیج فارس شد. مدت يك سال در آنجا کارگری کرد. در این مدت با کارگران ایرانی رابطه نزدیک و دوستانه‌ای برقرار ساخت.

صفائی در سال ۱۳۵۲ مخفیانه به ایران رفت و مدتی در يك کارخانه کار کرد اما پس از چندی به علل امنیتی، ناچار آنجا را ترک گفت، و این بار در يك دفتر مهندسی مشاور به عنوان نظافت‌چی و آبدارچی مشغول به کار شد. کارمندان آن مؤسسه بعدها در تماس با رفقای خسرو گفته بودند که صفائی چنان در شغل خود به عنوان آبدارچی دقت و وسواس نشان می‌داد و طبیعی رفتار می‌کرد که محال بود کسی بتواند بفهمد که او روشنفکری انقلابی و تحصیل‌کرده و اروپادیده است.

خسرو در دوره‌ای که در ایران به فعالیت مخفی مشغول بود، علاوه بر مقالات متعددی که برای سازمانش نوشت و فرستاد، نوشته‌های جامع نیز در رابطه با زندگی و کار در میان زحمتکشان و تجربه خویش را با آن‌ها در اختیار سازمان قرار داد که جمع‌بندی او بود از چند سال فعالیت مخفی در ایران.

صفائی در تاریخ ۱۴ شهریور ماه سال ۱۳۵۵ همراه رفیقش گرسیوز برومند دستگیر و در زیر شکنجه‌های فراوان هر دو به قتل رسیدند. تهرانی شکنجه‌گر ساواک در اعترافات خود در کتاب "شکنجه‌گران می‌گویند"، درباره همکار ساواکی‌اش نوذری (رسولی)، می‌گوید: "در شکنجه‌دادن به خسرو صفائی و گرسیوز برومند آنقدر پیش می‌رود که آن‌ها به شهادت می‌رسند. البته من فکر می‌کنم قصد اولیه هم کشتن آن‌ها بوده که به دستور ناصری و سجده‌ای و

ثابتی و سایر مقامات بالاتر انجام شده است ولی عامل اجراء رسولی بوده است". ولی روزنامه اطلاعات رژیم پهلوی در تاریخ ۱۶ اردیبهشت [ثور] ۱۳۵۵ نوشت؛ "مأمورین به منظور یافتن محل اختفاء وی [گرسبوز برومند] تحقیقاتی را آغاز و توانستند پریشب محل اختفاء او را در تهران کشف کنند و هنگامی که قصد داشتند نامبرده را دستگیر سازند، مشاهده نمودند که فرد دیگری از هم‌دستان وی نیز در مخفی‌گاه او به سر می‌برد..... در نتیجه هر دو نفر مورد گلوله واقع و کشته شدند..... در بررسی معموله روشن گردید که فرد مذکور خسرو صفائی..... می‌باشد".

خسرو صفائی و گرسبوز برومند در ۱۴ اردیبهشت [ثور] ماه سال ۱۳۵۵ دستگیر و دو روز بی‌وقفه تحت شکنجه قرار گرفتند و در روز ۱۶ اردیبهشت [ثور] با قلبی آکنده از عشق به زحمتکشان و خلق‌های ایران، به زیر شکنجه‌های ساواک جان باختند.



خسرو صفائی به همراه همسرش فریده گرمان در دوران دانشجویی در شهر رم